

ادیان و مفهوم ذات غایی

پلورالیسم و گفت‌وگوی بین ادیان از جمله مباحث حساس و پرمناقشه جامعه اسلامی امروز ماست. آنچه پیش روی دارید، گفت‌وگوی آقای جان هیک و سیدحسین نصر درباره ادیان و مفهوم ذات غایی است...



مصاحبه‌ای با جان هیک و سیدحسین نصر

پلورالیسم و گفت‌وگوی بین ادیان از جمله مباحث حساس و پرمناقشه جامعه اسلامی امروز ماست. آنچه پیش روی دارید، گفت‌وگوی آقای جان هیک و سیدحسین نصر درباره ادیان و مفهوم ذات غایی است، از آن جا که این گفت‌وگو دارای نکات قابل توجه و تأمل زیادی است، لذا، مجله معرفت آن را به علاقه‌مندان این‌گونه مباحث تقدیم می‌دارد تا ضمن کمک به رشد و غنای فرهنگ جامعه، زمینه نقد و بررسی آن نیز فراهم گردد. معرفت به نفع کسانی که تصور می‌کنند که در سده آتی، دین یکی از نیروهای است که بر امور جهان سیطره خواهد یافت، شواهد و قرائن فراوانی وجود دارد.

اشاره

پلورالیسم و گفت‌وگوی بین ادیان از جمله مباحث حساس و پرمناقشه جامعه اسلامی امروز ماست. آنچه پیش روی دارید، گفت‌وگوی آقای جان هیک و سیدحسین نصر درباره ادیان و مفهوم ذات غایی است، از آن جا که این گفت‌وگو دارای نکات قابل توجه و تأمل زیادی است، لذا، مجله معرفت آن را به علاقه‌مندان این‌گونه مباحث تقدیم می‌دارد تا ضمن کمک به رشد و غنای فرهنگ جامعه، زمینه نقد و بررسی آن نیز فراهم گردد. معرفت به نفع کسانی که تصور می‌کنند که در سده آتی، دین یکی از نیروهای است که بر امور جهان سیطره خواهد یافت، شواهد و قرائن فراوانی وجود دارد. این ادعا موقعی به حقیقت نزدیک‌تر می‌شود که پی ببریم ما هنوز ایدئولوژی‌ای را نیافته‌ایم که بر سوسیالیسم به طور اساسی صحنه بگذارد. در این صورت، ستهای بزرگ نوع بشر نظیر اسلام، مسیحیت و یهودیت ناگزیرند به تلاش دیگری مبادرت ورزند تا بینش جدید و مجموعه‌ای از نظام ای ارزشی تازه‌ای به نسل‌های آینده ارائه دهند. اما، برای تبادل آراء و ارزش‌ها در بین ادیان، مکالمه بین الادیان ابزاری اجتناب‌ناپذیر و ضروری خواهد بود که از رهگذر آن افراد می‌توانند اصول مربوط به صلح و آشتی را برای جامعه جهانی به دست آورند. این مصاحبه جان هیک، (1) مبلغ پلورالیسم دینی، با سیدحسین نصر، فرزانه مسلمان، نمونه‌ای از تبادل نظر است که می‌تواند ثمرات مکالمه را به معنای دقیق آن نشان دهد. هر چند خود مصاحبه در ارتباط با یک رساله دکتری در باب پلورالیسم دینی انجام گرفته، موضوعات مورد بحث بسیار درخور عموم خوانندگان است.

استاد جان هیک، که تقریباً سه دهه از عمر خود را به تدریس فلسفه دین و الهیات در بریتانیا و ایالات متحده اختصاص داده اس، برای سر و سامان دادن مجدد به نظرگاه مسیحیت به گونه‌ای که بتواند باب مکالمه‌ای را با سایر ادیان باز کند، فرد مناسبی است. وی مؤلف کتاب‌های متعددی است که از جمله مهم‌ترین آنها عبارتند از: تفسیری از دین، لیک انسان به ذات متعال (2) (1989)، خداوند و عالم ادیان (3) (1973)، مرگ و حیات ابدی (4) (1976)، شر و خدای محبت (5) (1966) و استعاره خدای مجسم (6) (1993). سیدحسین نصر، نماینده اسلام سنتی و در این‌جا، نماینده پلورالیسم اسلامی، یکی از معدود متفکران مسلمانی است که می‌تواند به سؤالاتی که جان هیک پیش می‌کشد از چشم‌انداز اسلام پاسخ گوید. نصر که مشی فکری خود را به عنوان دانشجوی علوم در مؤسسه فن‌شناسی ماساچوست (7) آغاز نموده و به سمت استادی دانشگاه در زمینه علوم اسلامی در دانشگاه جورج واشنگتن نایل آمده، فیلسوف مسلمان پیشتاز است که به جاذبه و اثرات دین تا زمان حال و آینده واقف است. از این گذشته، فردی است که می‌تواند به قله‌ای که همه راه‌ها بدان ختم می‌شود، راهنما و هدایت‌گر باشد. کتاب معرفت و امر قدسی (8) (1981) او را می‌توان یکی از آثار کلاسیک قلمداد کرد که در جست‌جوی دیدگاه سنتی در علوم دینی است. نیاز به علم قدسی (9) (1993)، انسان و طبیعت: بحران‌های معنوی انسان امروزی (10) (1968)، آرمان‌ها و واقعیات اسلام (11) (1966)، مقالات صوفیانه (12) (1971)، و هنر و معنویت اسلامی (13) (1987)، پاره‌ای از کتاب‌های اویند که از تنوع و غنای اندیشه او پدیده برمی‌دارند.

هنگامی که نصر در دانشگاه بیرمنگام در طی ماه اکتبر 1994، درس‌های کرسی کدبوری (14) را ایراد می‌کرد، فرصت مغتنمی یافتیم تا با او و جان هیک مصاحبه کنیم و آراء و نظرات این دو را در باب مفهوم ذات غای و ادیان جويا شوم. این گفت‌وگو در منزل جان هیک در بیرمنگام در بیست و پنجم ماه اکتبر 1994 صورت گرفت. هیک گفت‌وگوی خود را با توضیحاتی درباره اختلاف نظرات خودش با نصر آغاز کرد.

هیک: گمان می‌کنم که من اساساً با موضع شما موافقم، هر چند که در یک نکته نسبتاً مهم با شما اختلاف نظر دارم. اختلاف نظر ما در رویکرد ماست. آنچه شما می‌گویید از سنت خاصی، فلسفه جاودان، سرچشمه می‌گیرد، در حالی که آنچه من می‌گویم از رویکردی استقرایی نشأت می‌گیرد. در ابتدا، باید عرض کنم که من در چارچوب سنت مسیحی به این باور ملتزم هستم که تجربه دینی مسیحی یک فراقنی (15) صرفاً تخیلی نیست، بلکه لیبکی به حق متعال (16) است. از آن‌جا که ادیان بزرگ دیگر جهان صوری از تجربه حق متعال را گزارش می‌کنند، و نوع یکسانی از ثمرات اخلاقی و معنوی را در زندگی بشر نشان می‌دهند، ناگزیرم که باور کنم که آنها نیز لیبکی ذات متعال‌اند. و لذا من به یک حقیقت الهی غایی که ورای شبکه مفاهیم انسانی است و به نحو متفاوتی تصور می‌شود و از این‌رو، به نحوی متفاوت

به تجربه درمی‌آید و بنابراین، در زندگی، در چارچوب سنت‌های دینی بزرگ نسبت به آن واکنش متفاوتی نشان داده می‌شود، اذعان دارم. ادیان کلیت‌هایی هستند که اشکالی چند بعدی در زمینه تجربه دینی، اعتقادات، متون مقدس، مناسک، (17) شیوه‌های زندگی (18) و غیره دارند. اما همه آنها متناسب با تأثیری که ذات غایبی بر حیات انسانی دارد، شکل می‌گیرند. صرفاً به لحاظ رجحان لفظی، مايلم که لفظ «the Real» [= حق] را به کار ببرم که تقریباً مطابق با «الحق» است. نصر: خود من همین واژه را گاهی با حرف بزرگ «R» به کار می‌برم.

هیک: بله، با حرف بزرگ «R» این لفظ تقریباً با لفظ سانسکریت «sat» و لفظ چینی «zhen» متناظر است، اما در مقام بحث و مناظره با مسیحیان احساس کردم که لازم است از کاربرد واژه «خدا» پرهیز کنم، چه این واژه تداعی کننده معانی خداپاوارانه (19) و سه‌گانه‌انگارانه بسیار نیرومندی است. از این‌رو، ترجیح می‌دهم که لفظ «حق» را به کار ببرم. به این حق آدمیان به انحاء مختلفی واکنش نشان داده‌اند. چنین تفاوت‌هایی که عمه از عوامل انسانی و تاریخی نشأت می‌گیرند، به ادیان خصیصه‌های متمایز و بی‌همتایی می‌بخشند. من با این گفته شما که نباید با تعالیم خاص یک دین معین (به اصطلاح) ساخت و پخت کنیم، موافق نیستم. اگر همه ما در عوالم دینی جداگانه‌ای می‌زیستیم و با هم همکنشی نمی‌داشتیم، در این گفته با شما همداستان بودم. اما امروزه، همه با هم مخلوط شده‌ایم و به زبان دینی متمایز یکدیگر گوش فرا می‌دهیم. انتخاب این تصویر کلی (که اساساً با تصویر کلی شما یکسان است) پیامدهایی برای نوع ایمان مسیحایی خود من ندارد، چرا که هر مسیحی عرفاً صحیح العقیده (20) قائل است که عیسی، خدا، و پسر خدا، یعنی شخص دوم تثلیث اقدس است. از این قول برمی‌آید که مسیحیت به تنهایی در میان ادیان جهان، از طرف خدا در یک شخص که از ملکوت به زمین فرود آمد تا بشریت را نجات بخشد، پایه‌گذاری شده است. مسیحیان عرفاً صحیح العقیده معتقدند که این امر نه تنها در محدوده عالم دینی مسیحیت، بلکه بری همگان صدق می‌کند. اگر دیگران به آن اعتقاد نمی‌ورزند، خطا می‌کنند. در این نکته است که به گمانم دعاوی مطلق دین را باید جرح و تعدیل کرد. در حالی که می‌دانم شما پاسخ منفی می‌دهید، باید از پرداختن به آنها اجتناب ورزیم.

نصر: دو نکته در این بحث روشن می‌شود. یک نکته که من و شما بر سر آن اختلاف نظر داریم، و یک نکته که در باب آن هم عقیده‌ایم. به نظر من، یکی از نکاتی که در ورد آن با هم اختلاف نظر داریم این است که شما «تیلورهای» گوناگون حقیقت دینی را در هر عالم، بیش‌تر به منزله واکنشی انسانی به حضور الهی تلقی می‌کنید، در حالی که من آنها را بیانات الهی (21) در پرتو اوضاع و احوال انسانی گوناگون می‌دانم. اختلاف نظرانی بین ما هست، گو این‌که بی‌شک حوزه بینا بینی نیز وجود دارد که در آن به توافق می‌رسیم. درست همان‌گونه که شما درباره الهیات مسیحی گفتید، من نمی‌گویم که هر بیانی از الهیات اسلامی وحی الهی است. لذا در باب آن نکته با نظر شما موافقم. اما معتقدم که، مناسک مقدس، متون مقدس و نیز پاره‌ای از بیانات بنیادین الهیات در چارچوب هر دینی مقدر به تقدیرات الهی است. من قائل به این نیستم که این بیانات صرفاً واکنش‌های انسانی به ذات غایبی‌اند. اما این تقدیر (22) الهی همیشه متناسب با ظرفیت‌های انسانی روی می‌دهد. این مطلب به گمان من مایه اختلاف بین دیدگاه‌های ماست. اما در حقیقت، با شما در یک نکته همداستانم و آن این‌که حس مطلقیتی که هر دین در درون خود احساس می‌کند که از نظر تاریخی هر دینی را به این سوق داده است که مدعی باشد که تنها دین بر حق است، یا بهترین همه حقایق است باید در پرتو آموزه‌ای که من از یک نظرگاه و شما از نظرگاه دیگر بیان کرده‌اید، جرح و تعدیل شود. یعنی این‌که، ذات مطلق (23) همیشه مطلق است، حق مطلقاً حق است و بس و هر امر دیگری تجلی‌ای (24) است در عالم معنوی خاص. به اعتقاد من، چنین جرح و تعدیلی در نگرش‌ها می‌تواند به دست الهی‌دانان، فرزندان، و قدیسان ادیان گوناگون به انجام برسد. زیستن در بیش از یک عالم دینی برای انسان‌های معمولی، حتی از سر احتیاط (25)، به لحاظ انسانی امکان‌ناپذیر است. یک مسیحی عادی نمی‌تواند به این قائل باشد که «چون مسیحیت یک دین نسبی است، بنابراین، از سر احتیاط حقیقت دین بودا را می‌پذیرم». این کار تنها از کسی برمی‌آید که به نهایت طریق رسیده باشد. در غیر این صورت، اث چنین رویکردی، در حقیقت، از بین بردن بیانات ناظر به حقیقت در آن عالم دینی خاص است (که در آن، این بیانات خود، به تعبیر من، «نسبتاً مطلق» اند) و سرانجام به نابودی خود دین منجر می‌شود و این همان مطلبی است که بسیار بر آن تأکید دارم.

هیک: من نیز این خطر را در آن جا می‌بینم و به نظر من خطری واقعی است. قبول دارم که مسیحی زیستن، با این خودآگاهی که مسیحیت یگانه حقیقت نیست، بسیار دشوار است. اما به گمان من پای امر دیگری در میان می‌آید. من از حیث واقعیت تاریخی بالفعل هیچ دینی را نامتغیر نمی‌پندارم. بی‌تردید، در مورد مسیحیت، آنچه‌آنکه می‌دانید، رشد و تحول، گسترش و تنوع بسیار عظیم بوده است. از این‌رو، در واقع به سهولت نمی‌توان گفت که اعتقاد مسیحی چین و چنان است. عدنان اصلان: این مطلب ما را وارد بحث مسأله زبان دین می‌کند. خوب ... فهم شما نسبت به زبان دینی سنتی که از خدای یکتا، خالق، قادر مطلق (26) و عالم مطلق (27) سخن می‌گوید، چیست؟

هیک: به نظرم اوضاع و احوال از این قرار است که قصد داریم درباره ذات غایی گفت‌وگو کنیم، اما فقط می‌توانیم درباره ذات غایی، ن‌گونه که در قالب خاصی برای ما متجلی می‌شود، گفت‌وگو کنیم و نه درباره ذات غایی فی حد ذاته. زبان در هر قالبی، منحصر همان قالب است. برخ یاز عناصر زبان دینی البته بر ذات غایی قابل اطلاق هست. فی المثل، من قائلم که ذات غایی نامتناهی است، در حالی که قالب چنین نیست. بنابراین، دست نیست که بگویم قالب خاص مسیحیت، که قالبی محدود از آگاهی به ذات غایی است، خود، نامتناهی، غایی، سرمدی (28) و مانند آن است. بنابراین، ملامت‌های ما را بر حساب چیز دیگری گفت‌وگو می‌کنیم.

عدنان اصلان: آیا شما قائلید که چنین زبانی در مورد ذات غایی قابل اطلاق نیست؟ هیک: خوب، قائلم که بخشی از زبان قابل اطلاق است و بخشی از آن نه. در مورد نامتناهی بودن قائلم که قابل اطلاق هست. عدنان اصلان: اما قدرت مطل و علم مطلق قابل اطلاق نیستند.

هیک: این مفاهیم و مفهومی نظیر قدرت و نیز مفهوم اخلاقی خیر و محبت، و عنایت، مفاهیمی انسانی‌اند. به سخن دقیق‌تر، بر ذات غایی فی حد ذاته قابل اطلاق نیستند.

عدنان اصلان: استاد نصر، نظر شما نسبت به زبان دینی سنتی ناظر به خدا چگونه است؟ نصر: من قائلم که هرچند حق فی حد ذاته البته وراي هر زبانی و هر مقوله‌ای است، آن صفاتی که حق به خود بخشیده است تا خود را در هر دین متجلی و مکشوف سازد، راه‌هایی به سوی او هستند. و بنابراین، همواره با معنا می‌مانند، گو این‌که ممکن است در تعارض با صفات و تجلیات دیگر در سایر عوامل دنی قرار گیرند. مثلاً، در قرآن خدا، القدير/القادر، یعنی، قادر علی الاطلاق، نامیده می‌شود. حال، به اعتقاد من، این صفت را نمی‌توانیم، به دلیل این واقعیت که ما در دوره‌ای از تاریخ زندگی می‌کنیم که دوست نداریم در مورد خدا به عنوان موجودی قدرتمند ببینیم، و به این دلیل که تمدن‌های انسانی، امواجی از طرف تفکرهای متفاوتی دارند که پدید می‌آیند و از بین می‌روند، نسخ کنیم. به نظر من، چنین صفات مربوط به ذات غایی را نمی‌توان صرفاً از روی هوا و هوس‌های انسانی تغییر داد. سهم ما این است که مراد از قول به این‌که خدا القدير است و مراد از این قول را که خدا قادر علی الاطلاق است، فهم کنیم. بنابراین، مقصود این نیست که فهم من و فهم غزالی ضرورتاً یکسان است. اما ن‌خواه‌ای که خدا متجلی شده است (خصوصاً نحوه تجلی خدا بر انسان (29) در اسماء الهی در اسلام و به انحاء دیگر در مسیحیت یا یهودیت یا جاهای دیگر)، به اعتقاد من، بخشی از عالم مقدس آن دین است و مطابق با اوضاع و احوال اجتماعی انسان ممکن نیست درهم ریخته و دگرگون شود. همیشه می‌شود آن‌ها

را از نو تعبیر و تفسیر کرد .

این نکته بحث ما را به نکته بسیار مهم دیگری می‌کشاند که (ما در آن اختلاف نظر داریم) و آن، همانا مسأله عوامل تغییر، ینی تبدل، در داخل دین است . من منکر این نیستم که هر دنی تغییر می‌کند . اما از نظر من، این تغییر مانند رشد این درخت بلوط است . صورت ظاهر و تعبیر و تحولات بعدی‌اش (به تعبیر فلسفی) وابسته به مثال افلاطونی (30) درخت بلوط است، یعنی مثال و واقعیت به گونه‌ای که در مکان متجلی می‌شود، یا بر اساس علم نوین مبتنی بر قانون ژنتیک (31) است . اما این درخت برای ادامه حیات خود به مثابه موجودی زنده، همواره درخت بلوط می‌ماند و در کشورهای گوناگون در اندازه‌های مختلف می‌روید و در شرایط اقلیمی مختلف یکسان به نظر نمی‌رسد . اما با این همه، همیشه يك درخت بلوط است . بنابراین، به نظر من، تغییرات و دگرگونی‌های درون دین بر پرتو این مثال، مانند تغییرات و دگرگونی‌های يك درخت بلوط است . مثلاً، درخت بلوط ممکن است آفت بزند و برخی از شاخه‌های خود را از دست بدهد و شما می‌توانید شاخه‌های دیگری به آن پیوند بزنید؛ این پیوند گاهی می‌گیرد و گاهی نمی‌گیرد .

قضیه دین هم از همین قرار است . يك دین بالاجبار جزئی از دین دیگر می‌شود و در دین دیگر ادغام می‌گردد . گاهی این کار عملی نمی‌شود و به تدریج از میان می‌رود . اما واقعیت زنده دین همواره پابرجاست . بنابراین، منکر این نیستم که همه این ادیان در خود اندك تغییراتی کرده‌اند . من باب نمونه، در مسیحیت با تکیه بر این واقعیت که [حضرت] مسیح فرمود: «سلطنت من، سلطنت این جهانی نیست» هیچ مجموعه آراء قانونی یا موضوعات قانونی‌ای که قوانین لایتغیر به شمار آیند، وجود ندارد . بنابراین، مسیحیت در خود ترکیبی از قوانین رومی، قوانین انگلیسی پسین (پس از دوران کلاسیک تا حدود 600 م) و حقوق عرفی (32) ژرمنی و قوانین آمریکایی و غیره را دارد، رد حای که هم در دین یهود و هم در دین اسلام، قانون از تغییرناپذیری (33) الهی بهره‌مند است . به اعتقاد یهودیان چون خدا بر لوح نوشت که «تو نباید مرتکب قتل شوی» این قانون الهی لایتغیر است . درك يك مسیحی از چگونگی سیطره قانون بشری بر جامعه انسانی با درك دین اسلام و دین یهود از آن یکسان نیست . اما حتی همین مطلب را می‌توان در پرتو طرق مختلفی که حق خود را در این عوالم (دینی) مختلف جلوه‌گر ساخته است، درك کرد .

عدنان اصلان: استاد هیك، نظر شما در باب این مفهوم تغییرناپذیری چیست؟

هیك: به گمان من، بین دین اسلام و دین یهود از يك سو و مسیحیت از سوی دیگر اختلافی در کار است، چه، دین اسلام حول محور قرآن که نامتغیر است، دور می‌زند (این‌طور نیست؟)، گو این‌که تفسیرهای قرآن متغیرند . (در حالی که) چهره شخصی تاریخی، یعنی عیسی ناصری، کانون توجه مسیحیت است . حال، این سؤال برای شما پیش می‌آید: فرض کنید که درست است، همان‌گونه که بسیاری از پژوهشگران عهد جدید قائلند (این امر تقریباً نتیجه رشد و تحول چند سال اخیر است) که خود عیسی، این شخص تاریخی، خود را خدا، یا تجسم شخص دوم تثلیث اقدس (34) نمی‌پنداشته است . از سوی دیگر، مسیحیت به این‌جا رسیده است که او را تجسم شخص دوم تثلیث اقدس بیندارد . خوب، حقیقت تغییرناپذیر این است که او خدا بوده هر چند که خود او چنین تصویری از خود نداشته است، یا این‌که این گفته چه بسا زاید و حشو است که سرانجام باید پیراسته شود؟ چگونه درباره این مطلب می‌توان داوری کرد؟

نصر: من آن حسارت و جرأت را ندارم که راجع به این مسأله کلامی برای مسیحیان داوری کنم . از آن‌جا که شما از من به عنوان يك محقق مسلمان سؤال می‌کنید، قائلم که این کشف اخیر بر آنچه که قرآن به تصریح درباره مسیح می‌گوید، یعنی این‌که او در حقیقت يك پیامبر است و پسر خدا نیست، صحه می‌گذارد . اما با کنار گذاشتن آن سؤال، سؤال دیگری پیش می‌آید: اگر این مطلب صرفاً يك خلط و التباس بوده است، چگونه خداوند علی‌رغم حکمت و عدالت بیکران خود اجازه می‌دهد که یکی از ادیان عمده جهان که میلیون‌ها نفر از مردم، رستگاری خویش را در آن جست‌وجو کرده‌اند، به مدت دوهزار سال در گمراهی و ضلالت به سر برده باشد؟ آیا این مطلب صرفاً خلط و التباس نیست؟ این پرسش کلامی بسیار مهمی است که باید مورد توجه قرار گیرد .

هیك: بله، همین‌طور است .

نصر: بنابراین، به اعتقاد من حتی اگر اسناد و مدارک موجود از نظر تاریخی مؤید این آموزه نباشند، این آموزه را خداوند برای مسیحیان، و البته نه برای مسلمانان، مقدر فرموده است . اما آنچه اتفاق می‌افتد این است که امکان تعبیر و تفسیر آن مکاشفه خاص، در حقیقت، به این مکاشفه امکان شکوفایی می‌دهد، چنان‌که داد . بر اساس این امکان بی‌نهایت، به اعتقاد من، ظهور کلیسای جامع دوره‌ام (35) به عنوان هنر مقدس به حقیقتی مربوط می‌شد که به وسیله آن جلوه‌گر می‌شود . لذا من به عنوان يك مسلمان از درك مسیحی سنتی نسبت به آن آموزه در متن مسیحیت دفاع می‌کنم، در حالی که آن را درك مطلق از (حضرت) مسیح نمی‌دانم، چرا که (حضرت) مسیح نیز در نظر مسلمانان چهره‌ای است که فقط به دین مسیحیت تعلق ندارد . اگر همه مسیحیان (العیاذ بالله) از اعتقاد خود به آموزه‌های سنتی مسیحیت دست بردارند، بر مسلمانان همچنان لازم است که به (حضرت) مسیح و مریم عذراء اعتقاد ورزند . اما، آن تفسیری که (حضرت) مسیح را پسر خدا می‌داند، حق مطلب را درباره مسیح بودن او ادا نمی‌کند . آن تفسیر باید با جنبه‌ای از مشیت الهی، جنبه‌ای از تجلیات حق، همخوانی داشته‌باشد تا به این آموزه امکان شکوفایی ببخشد . اگر بگویم که این مطلب فقط يك خطای فاحش در مدت این (دو) هزار سال بوده است، نمی‌توانم این موضوع را بپذیرم .

هیك: در عمل، آن خدایی که تقریباً در همه کلیساها پرستش می‌شود، خدای پدر، یعنی پدر آسمانی‌ای است که (حضرت) عیسی از او سخن به میان می‌آورد . آموزه تثلیث، آموزه‌ای است که الهیدانان بعداً ابداع کرده‌اند . اما از لحاظ واقعیت دینی موجود اکثریت قریب به اتفاق مسیحیان همیشه خدای پدر را پرستش کرده‌اند .

نصر: که در عمل این معناست که مسیحیان به مسلمانان خیلی نزدیکند .

هیك: بله .

نصر: من همیشه به رفقای مسلمان، وقتی که اظهار می‌کنند مسیحیان سه خدا را می‌پرستند، می‌گویم: ببینید (من موقعی که در امریکا درس می‌خواندم، به کرات در مراسم کلیسا حضور می‌یافتم) به محض این‌که در کلیسا می‌نشینید، احساس می‌کنید که در محضر خدای یکتا هستید و خدای یکتا را عبادت می‌کنید .

هیك: بله درست است . تصور تجسم الهی به عنوان يك استعاره کاری بیش از این انجام نمی‌دهد که آنچه که در ضمیر مسیحی هست، جلوه‌گر سازد . رد جهان باستان، در جهان عصر (حضرت) عیسی، عبارت «پسر خدا» بسیار رایج بود و به معنای استعاری آن به کار می‌رفت . آنچه در نظر دارم، روشن ساختن زبان مسیحیت است تا تغییر دادن اعتقاد بسیار راسخ مسیحی . اما با این همه، این‌که این قول را که (حضرت) مسیح خدا بوده است، نباید به معنای حقیقی‌اش تلقی کنند، برای بسیاری از مردم پذیرفتنی نیست . افراد بسیاری، یعنی بنیادگرایان مذهبی، (36) وجود دارند که پای فشاری می‌کنند که این زبان، به معنای حقیقی‌اش صواب است .

عدنان اصلان: این موضوع ما را به بحث در باب زبان دینی می‌کشاند . اینك سؤال من این است: توصیفات مربوط به خدا در قالب زبان دینی تا چه حد معتبر است؟

نصر: باید کلمه‌ای راجع به این مطلب بگویم . شما اصطلاح «زبان دینی» را در این‌جا به کار می‌برید . می‌دانید که من در نوشته‌هایم بین آنچه زبان مقدس می‌نامم، یعنی زبان نیایشی (37) و زبان متعارف تفاوت می‌گذارم . اکنون، معتقدم که در زبان‌های مقدسی نظیر زبان عربی، سانسکریت و عبری که علی‌الادعا خدا با این زبان‌ها مستقیماً سخن گفته است، هر چیزی که در آن زبان‌ها به منزله وحی گفته می‌شود، زبان خداست، خدا در آن زبان‌ها گفته است «من» . از این‌رو، این سؤال شما حتی در خور آن زبان‌ها نیست . اگر بگویند آن (زبان) تا چه حد معتبر است؟ ، همین‌که در این اعتبار شك روا دارید، در واقع، در وحی الهی شك می‌کنید . اما، سؤال شما در

خور ادیانی است که در آنها زبان چنین نقش عمده‌ای ایفا نمی‌کند، چنان که این امر در مورد زبان در دین مسیحیت یا آیین بودا صدق می‌کند. زبانی که (حضرت) مسیح بدان تکلم می‌کرد، زبان آرامی بود که هر چند از نظر تاریخی بسیار مهم است، در اناجیلی که به زبان یونانی نوشته شدند، حتی درخورد توجه نبودند. اما، زبان یونانی و لاتین پسین، به دو زبان عمده جهان غرب مسیحی مبدل گشتند، گو این‌که این زبان‌ها را بینانگزار دین مسیحیت به کار نبرد و به طور قطع خدا نیز این زبان‌ها را از طریق (حضرت) مسیح به کار نبرده است. هیچ فرد مسیحی ادعا نمی‌کند که خدا به زبان لاتین و یونانی سخن گفته است. به گمان من، سؤال شما فی الواقع در متن آن ادیانی معنا دارد که در آنها به زبان انسانی درباره وحی الهی سخن گفته می‌شود.

عدنان اصلان: آیا قائلید که در زبان مقدس، بیانات و توصیفات مربوط به ذات غایی فی حد ذاته، معتبرند؟
نصر: بله، سطوح معنایی بسیاری وجود دارد. این‌که شما چگونه آن را تعبیر و تفسیر می‌کنید، امر دیگری است. در منابع کلاسیک اسلامی گفته می‌شود که يك آیه در قرآن دارای چندین سطوح معنایی مختلف است و تنها به معنای حقیقی (تحت اللفظی) محدود و منحصر نیست. بنابراین، باز هم تا آنجا که به زبان قرآن مربوط می‌شود، سخن گفتن از معنای استعاری (که من کاربرد لفظ رمزی (38) را ترجیح می‌دهم)، بدون وارد کردن خدشه‌ای به متن (نص) امکانپذیر است. خدا در قرآن «الفادر/القدیر» خوانده می‌شود. حتی پرسش درباره اعتبار و صحت این قول در متن اسلام، پرسشی بی‌معناست.

عدنان اصلان: از این جنبه، نظر شما درباره کتاب مقدس چیست؟
نصر: مسأله کتاب مقدس فرق می‌کند. یهودیان معتقدند که عهد عتیق در طول چند هزار سال، یعنی در دوره بسیار دور و درازی از تاریخ، بر پیامبران وحی شده است. عهد جدید در واقع مجموعه‌ای از گفته‌های گردآوری شده (حضرت) مسیح در زمانی تقریباً چهل تا پنجاه سال پس از وفات اوست که به دست حواریون که دارای کمالات معنوی عظیمی بودند، گردآوری شده بود. این بدین معنا نیست که آنان این گفته‌ها را از خود در می‌آوردند. اگر سؤال کنید که چقدر از آیات عهد جدید وحی مستقیم خداست، به لسان فنی، این سؤال، سؤال دیگری است. علاوه بر این، معتقدم که کلماتی که بر زبان (حضرت) مسیح جاری شده، الهام یافته از خدا بوده است. چرا که او تجلی لوگوس (39) (کلمه الله) بود. همین امر سبب شده است که قرآن از «الانجیل» (the Gospel) «~» به منزله یکی از کتاب‌های خدا سخن به میان آورده است. بنابراین، چهار روایت مختلف از عهد جدید، یعنی اناجیل لوقا، متی و غیره را نمی‌توان به منزله چهار «قرآن» یا چهار «تورات» در نظر گرفت. این اناجیل، چهار روایت متفاوت از این سرچشمه حیات شگفت‌انگیز، یعنی کلمه الهانند.

عدنان اصلان: استاد هیک، مایلید که درباره مفهوم وحی و زبان مقدس اظهار نظری بکنید؟
هیک: این‌که «خدا کلماتی الهی وحی می‌کند که ناظر و متوجه به اوضاع و احوال انسانی است» مستلزم این است که خدا شخصی باشد با مقاصد و نیت که در مواقع مختلف تاریخی در کار است. اما، آیا این زبان به نحو شایسته بر ذات غایی قابل اطلاق است؟

نصر: با آنچه که از زبان فهم می‌کنیم، حق مطلب در مورد ذات غایی ادا نمی‌شود. در عین حال، این زبان را نمی‌توان از ذات غایی دریغ داشت. برای مثال، ذات غایی را می‌توان به مثابه خورشیدی که می‌درخشد، به مثابه تائو (40) که تجلی می‌کند، یا به منزله قوانین و اصولی که ماهیت اشیاء را تشکیل می‌دهند و از قانون الهی نشأت می‌گیرند، تلقی کرد. اما این امر بدین معنا نیست که در مرتبه‌ای از فهم حتی در دینی نظیر تائوتیسم، اطلاعی از قانون الهی در مورد آنچه که در قالب اشکالی از جهان مادی زمانی و مکانی تجلی می‌یابد، در دست نیست.

هیک: اما آیا دقیقاً درست است بگویم ذات غایی، شخصی انسانوار، (41) منکشف بالذات، (42) صاحب عنایت (43) و از نظر تاریخی، شخص الوهی فعال ما پیش‌است؟

نصر: خیر، نه همیشه. دو مسأله متفاوت در بین است. اعتقاد من بر این نیست که حق همیشه در قالب الفاظی که همین الان ذکر کردید، متجلی می‌شود. اما معتقد نیز نیستم که این الفاظ صرفاً ساخته و پرداخته دست بشرند تا (بتوان گفت) که چهره حق را می‌پوشانند. بلکه حق امری نامتناهی است و بنابراین، امکان تجلی یافتن به اشکال گوناگون را از جمله آن اشکالی که انسانوار نیستند، دارد. اما حق می‌تواند در آن مقولاتی که اندکی پیش اشاره کردید، نیز متجلی شود.

هیک: این مقولات به جای اطلاق بر حق فی حد ذاته، بر تجلیات حق اطلاق می‌گردد.
نصر: حق با شماست. ذات مطلقاً غایی فراسوی همه این مقولات است.

هیک: این همان مطلبی است که من نیز می‌خواهم بگویم. اما در این‌جا ممکن است اختلاف عمده‌ای وجود داشته باشد. مطمئن نیستم. می‌توان گفت که هر تجلی متفاوتی از حق تا حدودی مرهون تفکر و اوضاع و احوال انسانی است.

نصر: بله، اختلاف نظر عمده ما هم در همین است! ... معتقدم که این تجلی فقط تا آن حدی مرهون (تفکر و اوضاع و احوال انسانی) است که ذات الهی خود ظروف مختلفی را برای وحی در نظر می‌گیرد، ظروفی در اشکال مختلف، که او شاهد الهی را در آن می‌ریزد.

هیک: عبارت «در نظر می‌گیرد» نه ذات غایی فی حد ذاته، بلکه خدای منکشف بالذات انسانوار را به ذهن من متبادر می‌سازد.

نصر: و لو این ذات غایی در پاره‌ای از عوامل دیگر نظیر آیین بودا انسانوار نباشد، در مرتبه نازل‌تری از تجلی ذات متعال (44) وجود دارد. در سطح تجلی است که این عناصر به وجود می‌آیند.

هیک: آیا می‌توان زبان التفاتی انسانوار را تا به حد شأن و مقام حق ارتقا بخشید؟ آیا حق انسانوار است؟ اگر فضیه از این قرار است، این گفته بدین معناست که شما زبان التفاتی انسانوار ذات غایی فی حد ذاته را فقط به جای پاره‌ای از تجلیات ذات غایی به کار می‌برید.

نصر: نه همیشه. توضیح خواهم داد. هنگامی که لفظ «کلام الهی» (45) و «مشیت الهی» (46) و غیره را به کار می‌برم، مقصود من همیشه فقط در پاره‌ای از عوالم و در انواع خاصی از زبان‌ها و در قسمت‌های خاصی از کره زمین است که در آن‌ها این نوع از بیان معنا دارد، نه بدان سبب که ما انسان‌ها آن را جعل و ابداع کرده‌ایم، بلکه به خاطر این‌که نظم الهی، یعنی حق در آن عالم به گونه‌ای تجلی یافته است که این مقولات معنا دارند.

عدنان اصلان: یکی از موضوعات مهم در اندیشه دینی معاصر تعارض دعاوی صدق ادیان است. شما چگونه می‌توانید بین چنین دعاوی متعارض آشتی برقرار سازید، مثلاً این‌که مسلمانان معتقدند که (حضرت) مسیح پسر خدا نیست، رد حالی که مسیحیان معتقدند که هست؟

نصر: می‌توانی که تا به حال داشتیم تا حدودی پاسخ‌گوی پرسش شماست. هر دینی دعوی صدقی دارد که مبتنی است بر نحوه‌ای که ددر آن حق در آن عالم دینی متجلی می‌شود، که این نحوه تجلی یا نحوه‌ای که در آن خدا در عوامل دیگر تجلی می‌یابد، یکسان نیست. به هیچ روی، دلیلی در دست نداریم که چرا دعاوی صدق باید یکسان باشند. اما مشکل وقتی به وجود می‌آید که دو عالم مختلف، ناظر به واقعیت الهی واحدی باشند. مثلاً، مشکلی از این دست بین آیین بودا و دین یهود هرگز وجود ندارد. مشکلات موقعی پدید می‌آیند که دین اسلام و دین یهود یا دین اسلام و دین مسیحیت مدعی‌اند که ناظر به واقعیت واحدی هستند. چگونه موسی از طور سینا فرود آمد؟ یا مسدله شخصیت مسیح که مسأله بسیار مهمی است! ... به عقیده من، درک این مسأله از نظرگاهی عقل‌گرایانه بسیار دشوار است. درک

این مطلب که واقعیت (حضرت) مسیح (واقعیت تاریخی، نه فراتاریخی (47) مسیح) را نمی‌توان در قالب توصیف واحدی به طور اتم و اکمل بیان کرد، بسیار حائز اهمیت است. و بنابراین، هم توصیف‌های مسیحیت و هم توصیف‌های اسلام از آن واقعیت، توصیف‌های صوابی هستند. عدنان اصلان: ولو این‌که متعارض به نظر برسند؟

نصر: بله، درست است، و لو این‌که توصیف‌های متعارضی باشند. این مطلب را حتی در سطح انسانی ساده‌تری می‌توان درک کرد. در اندیشه نوین گفته می‌شود که مثلا شما ایزه (48) «الف» را سر میز دارد و سوژه (49) «ب» را که او نیز سر میز است. آن خطی که «الف» و «ب» را به هم اتصال می‌دهد، فقط یک خط واحد است. یا فقط یک نوع علم (شناخت) است که سوژه «ب» می‌تواند به «الف» داشته باشد. اما این شناخت ضرورتا صادق نیست. با کاربرد همین اصل در مورد وجوه خاصی از تجربه انسانی مانند موسیقی می‌توان به این مطلب پی برد. اگر فردی به این‌جا بیاید و مثلا سوئیت باخ (50) را بنوازد، گو این‌که ما یک پدیده واحدی، یعنی یک نظام صوتی، (51) را می‌شنویم، درک ما از این قطعه موسیقی ممکن است متفاوت باشد. بنابراین، این احتمال هست که واقعیت تاریخی یا سلسله‌ای از واقعیات تاریخی با چنان گستره وسیعی نظیر زندگی (حضرت) مسیح در قالب دو مکاشفه مختلف و به انحاء مختلف توصیف شوند و هر دو توصیف صواب باشند.

عدنان اصلان: آیا معرفت‌شناسی دیگری را پیشنهاد می‌کنید که در آن آموزه‌های دو مکاشفه مختلف بتوانند معنا داشته باشند؟

نصر: قطعاً، هم معرفت‌شناسی و هم متافیزیک دیگری. مثلا، به عقیده من ایزه‌ای، مثلا یک درخت، نه تنها یک درخت مادی (فیزیکی) است که در گیاه‌شناسی و فیزیک توصیف می‌شود، بلکه خود در مراتب بالاتری از واقعیت حضور دارد. و سوژه شناسا (52) نیز مراتبی از علم (شناخت)، یا نحوه‌های شناخت، دارد. بنابراین، تناظراتی از چندین نحوه شناخت در (سوژه) شناسنده با مراتب وجودی متعددی از موجود مورد بحث، وجود دارد. این امر در زندگی روزمره خود را نشان نمی‌دهد، اما گاهی چرا. مثلا نحوه علم شما به همسران از نحوه علم همسایه شما به همسران تفاوت می‌کند. این قضیه مسأله‌ای مربوط به علم بیشتر در سطح افقی نیست، بلکه علمی در سطح عمودی، یا شناخت عمیق‌تری هست که صرفا تعمیم عدم شناخت همسایه شما از سن همسران، محلی که در آن درس می‌خوانده یا دانستن نام عمومی او، نیست. منظورم نوع دیگری از شناخت عمیق (کامل) است. چنین شناختی در زندگی روزمره روی نمی‌دهد. اما هنگامی که به سراغ واقعه مهمی مانند انکشاف الهی، علی‌الخصوص توأم با چهره‌هایی مانند/حضرت/مسیح که تجلی خدا و کلمه الله است، می‌رویم، یعنی تجلی بسیار خاصی از حق در جهان (به تعبیر هیك)، به هر احتمال ممکن این پدیده در دو عالم دینی متفاوت، به نحوی متفاوت دیده می‌شود. بنابراین، من هیچ مشکلی از هر قبیل، چه عقلانی و چه حتی منطقی، در مقام قبول تفسیر مسیحیت از واقعه تصلیب و تفسیر اسلام که تصلیب را رد می‌کند، ندارم.

عدنان اصلان: اما اگر چنین درکی امکان‌پذیر باشد، لابد دسترسی به آن بسیار محدود است. فقط معدودی از مردم از درک امور روزمره فراتر می‌روند.

نصر: بله؛ ادعای من نیز همین است. جنبش جدی تقریب ادیان و طریقت باطنی واقعی فقط برای انگشت شماری از مردم معنا دارد. در حقیقت، این امر در مورد مراتب نازل‌تری از واقعیت صدق می‌کند. برای مثال، در سطح ساده‌ای از اخترشناسی، هر کدام از ما که صحیحگاهان از خواب برمی‌خیزیم و در خیابان قدم می‌زنیم، کمتر آگاهانه و به طور ملموس باور می‌کنیم که با سرعتی معادل هزاران مایل در ثانیه (در فضا) در حرکتیم. فقط اندک‌شماری از اخترشناسان می‌توانند واقعا در حال و هوای جهانی از این دست زندگی کنند، در طول روز بر روی مسائل اختر شناختی کار کنند و شبانگاه به تفکر و تأمل درباره آن‌ها بنشینند. از این‌رو، سخن شما درست است، فقط معدودی می‌توانند جنبش باطنی تقریب ادیان را درک کنند. اما همان عده کم می‌توانند این مسأله را برای کثیری از مردم روشن سازند.

عدنان اصلان: از سوی دیگر، ظاهرا مشکل دیگری در بین است. می‌توان پرسید: چرا خدا، مثلا از شخصیت مسیح به دو طریق متفاوت و حتی متناقض پرده بر می‌دارد، به طوری که مسیحیان و مسلمانان به گونه‌ای متفاوت بدان اعتقاد ورزند.

هیك: حتی آنان بر سر آن وارد جنگ هم شده‌اند.

نصر: این مسأله، علت وجود داشتن بیش از یک دین را بیان می‌کند. بله، همین که تکرر ادیان داریم، چنین تکرری تنها ممکن است در نتیجه اختلافات و تمایزات به وجود آمده باشد. اگر بنا بود همه چیز یکسان باشد، البته هیچ تکرری نیز وجود می‌داشت. باید پای نوعی اختلاف در میان باشد که یک دین را از دیگری متفاوت می‌سازد و به تکرر می‌انجامد. هنگامی که این مطلب را بر مسیحیت و اسلام اطلاق می‌کنیم، یکی از نکاتی که روشن می‌شود این است که نقشی که مسیحیت ایجاد کرده است با نقش اسلام بسیار متفاوت بود. مسیحیت ناگزیر بود که جهانی را نجات بخشد که در اثر خردگرایی و طبیعت‌گرایی رو به نابودی می‌رفت. از این‌رو، لازم بود که خود را به عنوان طریق عشق و ایثار معرفی کند که پاسخی به فلسفه سفسطه‌گرا و شک‌گرایانه چند صد ساله‌ای فراهم می‌ساخت که به رشد و تحول به حد افراط عقلانی مبتنی بود و به کلی از حضور مقتدرانه خدا دور افتاده بود، چنان که در ادیان یونانی و رومی وضع از این قرار بود. اما هر دو از میان رفتند و مردم را در بزهت معنوی رها کردند. اما در خصوص اسلام، اسام به جهان بسیار متفاوتی قدم گذاشت و مجبور نبود که به فائنان به اصالت من، سوفسطائیان و عقل‌گرایان مکه به مقابله برخیزد. در حقیقت، اسلام برای تحکیم مجدد نظر در باب وحی ابراهیمی که در آن (حضرت) مسیح نیز نقش به‌سزایی ایفا می‌کرد، به وجود آمد. این قول بدین معناست که (حضرت) مسیح در این عوالم دینی مختلف دو نقش ایفا می‌کرد. یک نقش، نقش اوست در اسلام که به عنوان آخرین نفر در سلسله تبار پیامبران ابراهیمی قبل از پیامبر اسلام ظاهر می‌شود و نقش دیگر، نقش تنها نجات‌دهنده آدمیانی است که از طریق دیگری نجات نمی‌یابند.

هیك: آیا گمان نمی‌کنید که اگر چنان تصویری از ذات غایبی داشته باشیم که به این انحاء مختلف متجلی می‌گردد، این تجلیات، به منزله حقایق مطلق، شامل عواملی نخواهند بود که باعث شوند مردم وارد جنگ وارد جگ با یکدیگر گردند؟ به نظر شما می‌توانستند؟

نصر: می‌توانستند. و این چیزی است که فرزندان و حکیمان سعی می‌کنند از طریق فهم خودشان از ادیان دیگر از وقوع آن پیش‌گیری کنند. اما این واقعیت وارد جنگ شدن آن قدر که معلول نفاق‌انگیزی سرشت بشری بوده، که تا به امروز دین در آن عامل قدرتمندی به شمار رفته است، و از این روست که صبغه دینی به خود گرفته، معلول ادیان نبوده است. همین امر سبب شده است که ما جنگ‌های پیچیده قرن بیستم را بدون درونمایه دینی مشاهده می‌کنیم. من اب مثال، هیتلر بیرمنگام را به خاطر دین مسیحیت بمباران نکرد. و روس‌ها هم همین‌طور به دلایل دینی با چینی‌ها به جنگ نپرداختند. ما در طی این قرون جنگ‌های غیر دینی بسیار فراوانی داشته‌ایم. جنگ ایرلند و جنگ غرب‌ها و فلسطینی‌ها موارد استثنا هستند. و بار دیگر، رئیس جمهور (آمریکا) بوش، به دلایل دینی فرمان جنگی را صادر نکرد که به مرگ و میر صدها هزار عراقی بیانجامد. همه این جنگ و ستیزها از عنصر سرکش و نفاق برانگیز نهفته در سرشت بشری نشأت می‌گیرد.

هیك: با شما هم عقیده‌ام. اما این تفرقه‌انگیزی اغلب اوقات مورد تأیید دعاوی مطلق ادیان بوده است. این‌طور نیست؟

نصر: واقعیت اساس این است که ایده نجات انسان‌ها مورد اهتمام عمده ادیان گوناگون بوده است. اگر فقط یک جامعه بشری (بشریت) وجود می‌داشت، نیازی به بیش از یک دین نبود. ادیان مقاصد و آرا خود را با استفاده از زبان‌های مختلف می‌فهمانند. همین وجود زبان‌های گوناگون، در حقیقت، مؤید این واقعیت است که باید جوامع بشری مختلفی وجود داشته باشد. ملل و اقوام چینی، هندی، و ایسلندی وجود دارند که با اوام و ملل مدیترانه‌ای فرق دارند. قبول دارم که شما ممکن است بگویید چرا قدرت خدا بر این تعلق نگرفته است که فقط جامعه بشری واحدی را خلق کند، و این سؤال پاسخ خودش را دارد که من فعلا می‌توانم وارد آن شوم. به اعتقاد من،

ادیان مختلف باید بر وجود جداگانه جمعیت‌های انسانی متنوع صحنه بگذارند. لذا، برخی از هندوان گمان می‌کنند، با تکیه بر آیین ندو به چنین کاری دست می‌زنند. تلاش برای ایجاد يك فرمانروایی هندو، (53) تخریب امکان ملان‌نشین و ه نابودی کشاندن نفوس مسلمانان نتیجه فاجعه‌آمیز اختلاف و ناسازگاری سرشت انسان‌های متعلق به جمعیت‌های انسانی است، نه آیین هندو یا دین اسلام. این اختلافات، با این‌که پیام صلح جهانی همواره در میان بوده، مورد تأیید ادیان مختلف نیز بوده است. به هر حال، همین امر سبب شده است که در جهان کنونی، ایجاد پلی به دست کسانی که به این کار قادرند، بسیار حیاتی باشد.

عدنان اصلان: استاد هيک، آیا شما فائلید که ادیان باید از دعاوی صدق مطلق خود دست بردارند؟

هيک: از دعاوی صدق مطلقشان، نه، بلکه از این ادعا که یگانه حقیقت‌اند و بس.

نصر: بله، من در این نکته با نظر شما صددرصد موافقم.

هيک: شما در انجیل چهارم می‌بینید که حضرت عیسی می‌فرماید: «هیچ کس به نزد پدر نمی‌آید مگر از طریق من» و در اعمال رسولان (آمده است که) پطرس قدیس می‌گوید: در زیر آسمان هیچ نامی جز نام عیسی به مردم عطا نشده است تا به وسیله آن نجات یابند. «اکنون دانش نوین نشان داده است (می‌توانید بگویید اثبات کرده است، چرا که هیچ چیزی در این حوزه دقیقاً اثبات شدنی نیست) که به احتمال بسیار زیاد (حضرت) عیسی، عیسی تاریخی، چنین سخنی را بر زبان نیاورده است. این کار نویسندگی حدود شصت یا هفتاد سال بعد (از ظهور حضرت عیسی) نزدیک به قرن اول است که الهیات دستگاه دینی مسیحیت را در آن عصر بیان می‌کند. خوب، اگر ما بر این اصرار می‌ورزیم که آنچه نقل می‌شود که عیسی بر زبان آورده، واقعا خود او بر زبان آورده است، و اگر فائلیم به این‌که این امر تجلی بلاواسطه حق است، در این صورت، دین مسیح، تنها دین کامل است.

نصر: خیر. ما نیز می‌گوییم که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من رأی فقد رأی الحق» (هر آن که مرا دید، حق را دیده است). خوب، با چنین دعاوی صدقی چه می‌کنید؟ در حقیقت، هر دو گفته خطاب به جامعه بشری خاصی است که جامعه بشری برای همان دین خاص است. تلقی من از این مسأله این‌گونه است. این‌که این گفته حضرت عیسی است، به نظر مسیحیان چنین است. این بدان معناست که در عالم مسیحیت مانع فردی شویم که درصدد است با از میان برداشتن (حضرت) مسیح به خدا تقرب جوید، عینا مانند کسانی که هم‌اکنون در جهان نوین برای خودشان ادیانی می‌تراشند و تلاش می‌کنند که بدون مددجویی از عیسی به خدا تقرب یابند. همین امر در مورد اسلام صدق می‌کند. هیچ کس در اسلام به خدا تقرب نمی‌یابد، مگر از طریق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله.

عدنان اصلان: تلقی شما از پلورالیزم دینی در «دهکده جهانی» امروز چیست؟

نصر: در دهکده جهانی! ... من به این گفته استعاره اعتقادی ندارم، اما به هر حال، قائلم که هد کدام از این تجلیات ذات مطلق در درون جمعیت انسانی ای که در نظر اعضایش بشریت فقط عبارت بود از همان جمعیت، به وجود آمد. در نظر پیروان کنفوسیوس، چین عبارت بود از (کل) عالم، و همان بشریت بود. هنگامی که ریشی‌های بزرگ (مرشدهای اعظم) هندوستان سخن می‌گفتند، در نظر آنان هندوستان (کل) عالم بود. من، به عنوان يك مسلمان، می‌پذیرم که هیچ فرد مسیحی به جز از طریق پسر، یعنی از طریق مسیح، به خدا راه نمی‌تواند یافت. اهمیتی ندارد که چه کسی این جمله را نوشته است. قصر آن ندارم که وارد مشاجره بر سر صحت این گزاره یا گزاره‌های مشابهی بشوم، چون پژوهشگر عهد جدید نیستم، اما امیدواریم که مسیحیان نیز حدیثی را که اندکی پیش از پیامبر (اسلام) نقل کردم، در مورد مسلمانان بپذیرند. در جهان اسلام نمی‌توان گفت که من پروای پیامبر ندارم و خود بی‌واسطه، چنانکه برخی از مسلمانان متجدد از آن گفت‌وگو می‌کنند، با خدا ارتباط برقرار می‌کنم. چنین کفر گویی‌ای کارگر نمی‌افتد.

هيک: اما هنگامی که من از تغییر یا جرح و تعدیل در الهیات سخن به میان می‌آورم، من، به عنوان يك مسیحی، فقط مسئولیت تفکر مسیحی را بر عهده دارم. جرح و تعدیلی که می‌خواهم اعمال کنم، به این معنا که بگوییم «هیچ کس نزد پدر نمی‌آید جز از طریق من» (تنها) برای مسیحیان صادق است، نه این‌که صدق آن فراگیر باشد.

نصر: من دقیقاً همین کار را در مورد اسلام انجام می‌دهم.

هيک: بله، اما این کار در نظر بسیاری از مسلمانان نوعی جرح و تعدیل است، این‌طور نیست؟

نصر: در مورد اسلام، این مطلب جالب توجه است. در سرتاسر تاریخ (نظیر این ایباتی که از جلال الدین رومی در درس دیروز خواندم) کسانی بوده‌اند که آن را اظهار داشته‌اند! ... همین سبب شده است که اسلام وضعیت بی‌تکلف‌تری نسبت به مسیحیت داشته باشد.

هيک: بله، عامل تصوف در اسلام همیشه پلورالیستی بوده است.

نصر: اسلام همه پیامبران قبل از خود را قبول دارد. منظورم این است که مسأله رستگاری در بین مسلمانان، امری جهان شمول است. درست است که اگر به مسجد بیرمنگام بروم و بگویم که یهودیان و مسیحیان نیز مانند مسلمانان رستگارند، این گفته بر عده‌ای از آنان ناگوار می‌آید. اما در طول تاریخ بسیاری از الهیدانان و صوفیان همین نظری را که من صحنه می‌گذارم، اظهار داشته‌اند. برخی از افراد متعصبند و دیدگاه محدودی دارند. آنان این مسأله را نمی‌توانند درک کنند. اما در مورد مسیحیت، به نحوی که آن را درک می‌کنم، گام بلندتری هست که باید برداشته شود.

عدنان اصلان: استاد هيک، تلقی شما از رستگار دینی چیست؟

هيک: در يك کلام، من آن را فارغ از خود و پذیرای خدا، ذات غایی، بودن می‌دانم.

عدنان اصلان: آیا این رستگاری، رستگاری زمینی (دنیوی) نیست؟

هيک: این رستگاری بر روی زمین آغاز می‌شود، اما منحصر به زمین نیست. این رستگاری به حیات بازپسین می‌انجامد.

عدنان اصلان: استاد نصر، درک شما از رستگاری دینی چگونه است؟

نصر: از حیث فهم سنتی اسلام، گفته می‌شود که ما روحی داریم، یعنی جوهری در ما هست که جودان است و با مرگ بدن از بین نمی‌رود. احوالات در حیات این جهانی برای روح بسیار اهمیت دارند، اما اموری اتفاقی و عارضی نیستند. همچنین، بر سرنوشت نهایی آن اثر می‌گذارند. رستگاری به معنای زندگی به گونه است. هم در جهت خدا و هم به خاطر بشریت و هم در جهت جهان طبیعی. که در لحظه مرگ روح به جای گرفتار عذاب شدن در درکات دوزخی، به مقام سعادت، یعنی به مقام بهشتی راه می‌یابد. تلقی من از رستگاری، نه تنها برای مسلمانان، بلکه برای پیروان سایر ادیان نیز همین است.

عدنان اصلان: در این صورت، کدام شرح و توصیف دین از رستگاری پذیرفتنی‌تر است؟

نصر: سؤال بسیار خوبی است. به اعتقاد من، آنچه پس از مرگ بر روح می‌گذرد، جزء لاینفک عالم دینی آن دینی خاصی است که ما از آن گفت‌وگو می‌کنیم و همه سنت‌های ناظر به فرجام‌شناسی (آخرت‌شناسی) در چارچوب آن عالم معنا می‌دهد. برای مثال، در مورد بهشت مسیحیان و مسلمانان، همین‌که شما به بهشت نایل می‌شوید، رستگار شده‌اید. در آیین هندو، هنگامی که کارمای شرافتمندانه آدمی به پایان می‌رسد، آدمی از بهشت بیرون رانده می‌شود. نمی‌گوییم که

فرجام‌شناسی ما صواب و از آنان ناصواب، یا از آنان صواب و از ما ناصواب است. از این گذشته، جالب است که در این مقام متعالی وصل با خدا که آنان به حق «~ moskha» و ارستگی، می‌نامند، همه گروندگان پارسامنش گرد هم جمع می‌شوند. اما در خصوص آنچه در این بین، در این جهان بینابین، روی می‌دهد، به عقیده من، همه ادیان،

بسته به شعایر دینی، مراسم به خاک سپاری، عبادات و اعمال مقدس که برخی از آنها به غایت دشوارند، بر صوابند - بنابراین، نمی‌گویم که برخی از این شرح و توصیف‌های سنتی از مراتب فرجام‌شناختی صحیح‌اند و برخی نیستند. قائلم به این‌که همه آنها در عالم معنوی خودشان صحیح‌اند.

عدنان اصلان: آیا چنین روایت و تفسیری را از رستگاری می‌پذیرید؟

هیک: اساسا، بله. به گمان من آنچه ما منتظر وقوعش هستیم، در مرحله بینابین (برزخی) روی خواهد داد، اما پیش از آن، فراتر از طور تصورات ماست.

عدنان اصلان: اجازه بدهید این سؤال را کاملا بی‌پرده مطرح کنم: آیا شما به بهشت و جهنم معتقدید؟

هیک: خوب، تا بینیم منظورتان از بهشت و جهنم چیست. به گمان من، مرتبه‌ای ممکن است به کلی فراتر از شخصیت فردی باشد. من اعتقاد ندارم که عذاب جاودان وجود دارد، اما احتمالا نیستی هست.

عدنان اصلان: آیا به بهشت و جهنم اعتقاد دارید؟

نصر: بله. من به بهشت و جهنم معتقدم. اما همه توصیفات از بهشت و جهنم را باید رمزی قلمداد کرد، بی‌آنکه به تفسیر و تأویل حقیقی آن و اثر نیرومندی که بر روح انسان‌ها دارد و بدین سبب توده عظیمی از مردم از ارتکاب به بسیاری از گناهان پرهیز می‌کنند، خدش‌های وارد شود. این اثر عظیم در تصویر بهشت و جهنم به نحو شکوهمندی در قرآن توصیف شده است. بسیاری از الهیدانان مسلمان دیگر که با جان هیک همکاری می‌کنند، می‌خواهند که اثر عظیم آتش جهنم را کاهش دهند. من به سهم خودم اعتقاد دارم که این نوع از رنج و عذاب رنج و عذابی ابدی نیست، بلکه رنج و عذابی بی‌وقفه است. این رنج و عذاب‌ها با یکدیگر بسیار متفاوتند و ممکن است تنها در اثر رحمت خداوند و تنها از سوی او بخشیده شوند. تا آنجا که به بهشت مربوط می‌شود، بهشت نیز مراتب بسیاری دارد. والاترین مرتبه، مرتبه جنت الذات، یعنی بهشت ذات مطلق الهی، نام دارد که فراتر از هر مفهوم (سازی) و حتی تخیل ممکن است. اما من توصیف‌های در باب بهشت و جهنم را در قرآن و سایر متون مقدس بسیار جدی تلقی می‌کنم.

عدنان اصلان: به نظر شما علم به چه معنایی می‌تواند هدایت‌گری برای الهیات باشد؟

نصر: به عقیده من، علم درباره ذات خداوند و ذات حق چیزی نمی‌آموزد. در طی چندین قرن گذشته، علم نوین پیشرفت و تحول چشم‌گیری کرده است و قضیه به طور مسلم از همین قرار است. در بحث و مناظره‌ای که مدت کوتاهی پیش در ایالات متحده برای جمعی از دانشمندان و الهیدانان بزرگ برگزار شد، این مسأله مطرح گردید. اما هیچ فردی از این جلسه با داشتن پاسخ قاطعی به این سؤال که چگونه هر کشفی از کشفیات علم نوین می‌تواند درباره ذات خدا و ذات حق مطلبی به ما بگوید، بیرون نیامد. اما علم نوین اعتراضات بسیار مهمی بر الهیات وارد کرده است، به این معنا که نگرش ما را به گیتی، به جهان و انسان مورد تردید قرار داده است. ثنیا علم نوین دستور جلسه (برنامه) بخش اعظمی از اندیشه کلامی را تعیین می‌کند، کما این‌که نه تنها در وران جدید، بلکه در طی اعصار تعیین کرده است. هم الهیات اسلامی و هم الهیات مسیحی در پاسخ به دستور جلسه‌ای که علم و فلسفه آن روزگاران برای آنها تعیین کرده است - نظری کیهان‌شناسی ارسطویی، مکتب فیثاغورث، و انواع و اقسام علوم مختلف دیگر علوم طبیعی، کیهان‌شناختی و ریاضی - غالبا شرح و بسط یافته‌اند. اما معتقد نیستم که علم بتواند هدایتگر الهیات باشد.

هیک: من هم در این موضوع با شما موافقم.

منبع: مجله معرفت شماره 23